

درس چهارصد و چهاردهم: صوت ۴۳۶

کلام مرحوم آخوند در بقاء یا عدم بقاء تنجّز
تکلیف در ملاقات بعض اطراف شبهه محصوره
(۵)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد اشکالی که بر کلام مرحوم آخوند
وارد می شود بنا بر تقریری که فرمودند این است که
از آنجایی که در علم اجمالی ملاک برای بقاء علم
اجمالی دو فردِ شاخصِ خارجی است **بما هما**
خارجیُّ أو بما هی خارجیة حالا بنا بر اینکه ذو
طرفین باشد یا ذو اطراف باشد تا قبل از وصول به
حد شبهه غیر محصوره از این نقطه نظر هیچ دلیلی بر
اجتناب و احتیاط وجود ندارد. زیرا به یک امر
خارجی علی‌ایّ حال یا حرمت تعلق می گیرد یا اباحه
تعلق می گیرد و دیگر جمع بین اباحه و حرمت در دو
ملاک معنا ندارد؛ مکلف یا باید أحد الإناء را شرب
کند یا نباید بکند حالا به یک ملاک باید شرب کند
به یک ملاک نباید شرب کند این دیگر در اینجا
نمی تواند وجهی داشته باشد و از آنجایی که اضطرار
حکومت بر خمریت در شبهه تحریمیه یا در مواردی
از شبهات وجوبیه دارد - فرق نمی کند - پس مورد را

از حرمت مبدل به اباحه می‌کند پس دیگر نمی‌توان در اینجا طرفی برای علم اجمالی فرض کرد.

اگر مرحوم آخوند بخواهند در اینجا به این کیفیت جواب بدهند که بله، نفس خمریت **بما هی** **هی** موجب برای احتراز نیست بلکه آن حرمت معلق بر خمریت موجب احتراز است، و در اضطرار، آن إناء از خمریت تبدل ماهوی به مائیت پیدا نمی‌کند بلکه آن خمریت به حال خودش محفوظ است و مترتب بر خمریت حرمت هم وجود دارد و براساس ملاک در آن خمریت حرمت هم مترتب خواهد شد. جوابی که می‌شود از این مسئله داد و مستشکل می‌تواند اعتراض کند این است که قبول داریم در اضطرار، خمریت تبدل به مائیت نمی‌شود ولی آنچه که در اینجا محط بحث است این است که آیا نفس خمریت موجب حرمت شده است یا اینکه نسبت به مورد خاص در علم اجمالی خود آن خمریت حرمتش به واسطه طرّو اضطرار دیگر منتفی شده است؛ **خمرٌ و لا حرامٌ**، در خمریت صحبت نیست بلکه در حرمتش صحبت است

پس در علم اجمالی باینکه تبدل ماهوی نشده است و خمریت منطبق بر أحد الطرفین هست ولی صحبت در این است که آن خمریت دیگر نمی تواند حرمت را با خود القا کند و با خود بیاورد تا اینکه در باب تزاحم بین حرمت و اباحه مکلف در آنجا به اهمّ الملاکین تمسک کند که در اینجا اهمّ الملاکین همان اضطرار است بلکه خمریت در اینجا به واسطه ملاک اهمّ، دیگر خاصیت خود را ندارد؛ خاصیتش عبارت از حرمت است که حرمت را در اینجا ندارد.

مشکوکیت تعلق حرمت بر خمریت در

علم اجمالی

پس در شبهه علم اجمالی حرمت معلق بر خمریت، مشکوک می شود چون قبل از علم اجمالی قطعاً حرمت معلق بر خمریت بوده است و در این شکی نیست، همین که علم اجمالی آمد مکلف شک می کند که اصلاً آن حرمت معلق بر خمریت باقی است یا آن حرمت مشکوک شده است؟! شکی نیست که با آمدن اضطرار دیگر آن حرمت را نمی توانیم در اینجا استصحاب کنیم؛ استصحاب کنیم بر اینکه آن حرمت خمریت قبل از طرؤ اضطرار

متیقن بود و الآن بعد از طرّو اضطرار باقی هست یا باقی نیست. چرا؟ چون در اینجا اصلاً تبدّل موضوع شده است. آن حرمتی که معلق بر خمر بود حرمت معلق بر معلوم الخمریه بود نه بر مشکوک الخمریه! یعنی خمریت در حال عادی بود نه مشکوک الخمریه، چون در علم اجمالی هم باز مشکوک الخمریه است.

البته بر مشکوک الخمریه حرمت تعلق نمی گیرد بلکه در علم اجمالی بر معلوم الخمریه تعلق می گیرد منتها آن معلوم بین دو مشکوک منطوی است نه باز بر مشکوک الخمریه! وقتی که ما گفتیم که احکام در نفس الأمر مترتب بر عناوین هستند منتها در مصداق باید مکلف از عهده امتثال بریاید خب در آنجا بحثی نیست؛ حرمت روی معلوم الخمریه رفته است حالا چه خمر بگویید یا معلوم الخمریه بگویید، در علم اجمالی هم ما معلوم الخمریه داریم و هیچ تفاوتی نمی کند منتها در غیر علم اجمالی مشخص است، در علم اجمالی غیر مشخص است اما معلومیتش از بین نرفته است باز هم هردو معلوم هستند. ولی در

حرمتی که معلق بر خمر هست آن حرمتی است که بر خمر **بما هو هو** در حال اختیار و در حال قدرت آن حرمت مترتب است و اگر آن اختیار و قدرت سلب شود موضوع سلب می‌شود و تغییر پیدا می‌کند. پس دیگر در اینجا آن حرمت باقی نمی‌ماند و آن حرمت، مشکوک می‌شود یعنی در اینجا با تبدل شرایط موضوع، موضوع هم در اینجا متبدل می‌شود. پس حرمت به آن خمر در حال اختیار و در حال عادی تعلق می‌گیرد اما آن خمری که در غیر حال عادی هست دیگر حرمت معنا ندارد چون حرمت به معنای الزام است و یکی از آثار الزام، عقاب است و شارع نمی‌تواند در عالم اعتبار خمریت را مبدل به مائیت بکند چون در اختیار شارع نیست ولی حرمت را که می‌تواند بردارد و بگوید: خمری را من حرام می‌کنم که در حال قدرت و در حال اختیار باشد اما خمر در حال غیر اختیار حرام نیست! مثلاً چون طبیب تشخیص داده است می‌توانید بخورید، خمر خوردید و واقعاً هم خمر است، آب نخوردید ولی حرام انجام ندادید! نه اینکه کار انجام حرام دادید ولی شارع این را بنا بر حدیث رفع، رفع می‌کند! **نفس**

الحکم المعلق علی الموضوع منتفی است و حرمت

منتفی می شود. بنا بر آن حدیث رفع، حرمت از میان

برداشته می شود و وقتی که حرمت برداشته شد، آن

موجب احتیاط و اجتناب در علم اجمالی چیست؟

نفس الخمریه است یا حرمة الخمریه است؟! نفس

الخمریه که موجب اجتناب نیست مثل أحد

الموضوعات است **شیء کسائر الأشياء، مایع**

کسائر المایعات است از نظر رنگ و لون آیا موجب

اجتناب است؟! نه، خیلی چیزها داریم که [رنگش

مانند خمر است] شربت آلبالو هم قرمز و سیاه است

و آن دلیل نیست که هر چیزی که رنگش قرمز باشد

آن هم به همین کیفیت باشد! شما این چیزها را

ندید؟! ما آن موقع زمان مرحوم آقا - رضوان الله

تعالی علیه - [دیدیم]، از منزلمان تا مسجد هفت

دقیقه راه بود و پیاده در این هفت دقیقه می رفتیم و

یازده تا مشروب فروشی وجود داشت یعنی هر سه

دقیقه ای از دوتا مشروب فروشی عبور می کردیم.

بالآخره گروهی این و گروهی آن پسندند! هرکسی

به دنبال مطلوب و محبوب خود است!

این مسئله است که در اینجا هیچ چاره‌ای نیست
جز آن مسئله‌ای که مطرح شد که در علم اجمالی
احکام روی عناوین بما هی هی رفتند بدون مسئله
قدرت و اختیار، بعد در رتبه فعلیت، مسئله اختیار و
قدرت در آنجا مطرح است و غیر از این هیچ راه و
چاره‌ای برای مورد باقی نمی‌ماند.

اینکه مرحوم آخوند می‌فرمایند: احتیاط! **لقائل**
أن يقول: وقتی که شما حرمت را به واسطه اضطرار
برداشتید دیگر در اینجا چه می‌ماند؟! وقتی که شما
می‌فرمایید که قدرت شرط برای تکلیف است و بر
این مسئله پافشاری و اصرار می‌کنید پس از این
می‌فرمایید که اشکال در اینجا نیست که در مانحن‌فیه
اضطرار سلب قدرت می‌کند بلکه آنچه که در
مانحن‌فیه موجب احتیاط است این است که آن
مسئله خمریت و تکلیف در اینجا مردد بین الطرفين
است یعنی آن خمریت هم مردد بین این طرف [و
هم آن طرف] است؛ در عین اینکه مشکوک
المصداقیه در این طرف است در همین حال مشکوک
المصداقیه نسبت به طرف دیگر هم هست و اینکه
دو مشکوک المصداقیه در مقابل هم قرار گرفتند،

موجب می‌شود تکلیف به حرمت به حال خودش
باقی بماند.

جواب این است که جناب آخوند آیا شما قدرت
را در تکلیف شرط می‌دانید یا نمی‌دانید؟! شما که از
اول این موضوع را تثبیت کرد حالا هزارتا هم در
مقابل همدیگر قرار بگیرند فرض کنید که آن
خمریت مردد بین این طرف و بین آن طرف یا بین
طرف ثالث یا هرچه می‌خواهد [مردد] باشد الآن در
مانحن فیه اضطرار هست یا نه؟! اضطرار سلب
قدرت می‌کند یا نه؟! وقتی اضطرار سلب قدرت از
مکلف کرد دیگر چه تکلیفی باقی می‌ماند؟! تکلیف
چه می‌شود؟! تکلیف مشروط به اختیار می‌شود و
الآن در تکلیف قدرت وجود ندارد و وقتی قدرت
وجود نداشت باینکه خمریت مردد بین طرفین است
و با اضطرار آن تردید از بین نمی‌رود و باز آن طرف
دیگر باقی می‌ماند ولی اشکال در اینجا به حال
خودش باقی است و آن این است که مکلف قادر بر
اتیان مامور^۲ به به واسطه^۳ اضطرار نخواهد بود، قادر
نیست!

قدرت شرط برای فعلیت تکلیف است نه

شرط برای تنجّز تکلیف

شما قدرت را شرط برای تکلیف دانستید و وقتی

که قدرت شرط برای تکلیف شد دیگر این مکلف

در اینجا چگونه می‌تواند از عهدهٔ تکلیف بریاید؟!

مگر اینکه این مسئله مطرح بشود - همان‌طوری‌که

عرض شد - که قدرت شرط برای فعلیت تکلیف

است نه شرط برای تنجّز تکلیف و در مانحن‌فیه تنجّز

تکلیف قبل الاِضطرار و بعد الاِضطرار موجود؛

فعلیت تکلیف **قبل الاِضطرار موجودٌ بِالنسبةِ**

بِالطرفین، با طروّ اضطرار آن فعلیت تکلیف نسبت

به طرف مضطرّ إلیه منتفی می‌شود اما نسبت به طرف

دیگر به فعلیت باقی می‌ماند و شرط فعلیت تکلیف

در طرف دیگر، فعلیت تکلیف در طرف دیگر نیست

تا اینکه گفته بشود به واسطهٔ اضطرار طرف دیگر

فعلیت ندارد بلکه شرط برای فعلیت تکلیف در

طرف دیگر تنجّز تکلیف قبل از طروّ اضطرار است و

آن تنجّز تکلیف قبل از طروّ اضطرار به حال خودش

باقی است! شک داریم که آیا آن تنجّز با طروّ اضطرار

باقی است یا نه؟ استصحاب تنجّز موجب می‌شود که

تکلیف در ناحیه غیر مضطرّ إلیه فعلی، و در ناحیه مضطرّ إلیه منتفی بشود. فقط تنها راه، این باقی می ماند و بس!

بالا بروید و پایین بیایید مسئله اضطرار نه تصرف تکوینی در خمریت خمر می کند که ماهیت خمر را عوض کند و نه تصرف تکوینی در حرمت خمر می کند! بله، اگر اضطرار حتی در یک مورد نه حتی در علم اجمالی ...، بلکه اگر در خمر معلوم اضطرار پیدا شد کاری که اضطرار انجام می دهد حرمت این مایع را تبدیل به اباحه نمی کند بلکه آن حرمت را در مقام فعلیت منتفی می کند نه در مقام تنجّز؛ معنای در مقام تنجّز منتفی کردن این است که اصلاً به طور کلی حرمتی بر خمر تعلق ندارد در حالی که حرمت متعلق بر خمر است همین که می خواهد بیاید در مقابل مکلف قرار بگیرد اینجا اضطرار می آید و جلوی آن را می گیرد، اینکه اضطرار می آید جلوی او را می گیرد تنجّز او را که از بین نمی برد بلکه فقط فعلیت او را برمی دارد و وقتی اضطرار از بین رفت دوباره فعلیت سر جایش برمی گردد. تنجّز هست!

من باب مثال وقتی که **أكرم العلماء** آمد این **أكرم العلماء** شامل همهٔ افرادی می‌شود که اینها مصداق برای علم هستند و مانع برای این تنجّز عبارت از فسق است؛ **لا تكرم الفساق** خب این **لا تكرم الفساق** می‌آید **أكرم العلماء** را به فعلیت تخصیص می‌زند نه به تنجّز چون ملاک برای اکرام عبارت از علمیت است و علمیت در هر جا باشد در آنجا این حکم بر آن مترتب است و مانعی که در اینجا می‌آید جلوی این اکرام را می‌گیرد عبارت از فسق است. عدالت طریق برای اجرای این حکم است و فسق مانع است، پس وقتی که مولا می‌گوید: **أكرم العلماء** این اکرام همهٔ علما را شامل می‌شود و **خَرَجَ بِهِ الْفَسَاقُ** پس این فساق، وجوب اکرام را از علما در مقام فعلیت و تنجّز بر نمی‌دارد، اکرام روی علما رفته **بِما هم علماء** و آنچه که موجب عدم اکرام می‌شود فعلیت است یعنی با **لا تكرم الفساق** جلوی فعلیت **أكرم العلماء** گرفته می‌شود.

معنای تخصیص حکم

اصلاً معنای تخصیص این است؛ چرا مولا یک حکم را تخصیص می‌زند؟! خب از اول دو حکم

بیان بکند! معنای تخصیصی که مولا می‌زند این است که بگوید: این مستثنیٰ داخل در مستثنیٰ منه هست به حکم اوّلی الاّ اینکه به واسطهٔ طرّو مانع از تحت مستثنیٰ منه فی وهلةٍ من الوهلات و فی مرتبةٍ من المراتب و فی زمانٍ من الأزمنة خارج است.

﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْرَاهِيمَ﴾ وَأَسْ تَكْبَرُ وَكَانَ مِنْ آلِ كَافِرِينَ ﴿۱﴾ ملائکه همه سجده کردند و ابلیس سجده نکرد. این ابلیس اگر داخل در ملائکه نبود پس چرا خدا این ابلیس را جزو ملائکه آورد؟! از اول باید می‌گفت: **فَسَجَدِ الْمَلَائِكَةُ** خب چرا این‌طور گفت؟! مثل اینکه بگویید: **فَسَجَدِ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا الْحَجَارُ أَوْ إِلَّا الْأَشْجَارُ أَوْ الْوَحُوشُ** این معنا ندارد!

تلمیذ: ...

استاد: نه، در آن ملاکی که آن ملاک را متکلم بیان می‌کند هست الاّ اینکه به واسطهٔ جهتی خارج است. حتی اصلاً استثناء مفرّغ نداریم. وقتی که متکلم می‌گوید: **جاء القوم إلاّ الحمار** استثناء مفرّغ که

۱. سوره بقره (۲) آیه ۳۴.

بالا تر از این نداریم؟! خب این **إِلَّا الحمار** را برای چه گفت؟! مگر متکلم حکیم دیوانه است بگوید که همه آمدند غیر از حمار؟!!

توضیحی در باب استثناء مفرّغ و منقطع

تلمیذ: می خواهد بگوید که همه قوم بلا استثناء آمدند.

استاد: احسنت! خب این **إِلَّا الحمار** در اینجا این را می خواهد برساند یعنی می خواهد بگوید که قوم همه آمدند! اگر قرار باشد کسی آمده باشد و نیامده باشد حمار است غیر از حمار همه آمدند. درست شد؟! برای این مسئله است. پس ادعائاً اول حمار را جزو آن حکم مشترک داخل می کند و بعد به واسطه اینکه از نظر ماهیت اختلاف دارند می آید او را خارج می کند و الاً دلیلی ندارد بیاید بگوید: **إِلَّا الحمار**! اول می گوید که حمار هم از نقطه نظر مجیء مثل افراد است یعنی عنوان مجیء برای متکلم مهم است حالا چه مجیء دوپا یا مجیء چهارپا، فرق ندارد. یعنی آن «جائی» به تمام معنا در اینجا آمده است و آن عنوان حرکت و آن حرکت و مشی، عنوان برای متکلم است نه فرد خارج، و در اینجا این حمار هم

داخل است منتها چون می‌خواهد فقط انسان را در این قضیه داخل کند و چون حمار عقل ندارد لذا حمار را خارج می‌کند. لذا ما بی‌جهت که استثناء منقطع نداریم! در استثناء مفرّغ و اینها، مجازاً و ادعائاً متکلم به موضوع توسعه‌ای می‌دهد و بعد در این توسعه تصرف می‌کند. این معنایش است. وقتی می‌گوید: **أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ إِلَّا الْفَاسِقُ**، فساق نمی‌آید ماهیت عالم را تغییر بدهد که حالا چون این فاسق است عالم نیست؟! نه، عالم است و علمش هم از بقیه بیشتر است. این همه مراجع بودند که علمشان هم زیاد بود و از فعلی‌ها هم شاید بیشتر بودند و چیز کردند ... ولی خب فاسق! همین آقای که در تلویزیون و رادیو هم اعلام کردند در همین نظام که **«إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ، فَسَدَ الْعَالَمُ»**^۱ وقتی این آقای چیز

۱. مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۱۹۰، تعلیقه ۴:

گرچه این عبارت کلامی صحیح و مطابق حکمت و تجربه است، و لیکن در مجامع روایی شیعه با این لفظ از ائمه طاهرین علیهم‌السلام وارد نشده است. در شرح غُرَرِ الْحُكْمِ و دُرَرِ الْكَلِمِ، ج ۴، ص ۱۰۹ از امیرالمؤمنین علیه‌السلام تعبیر: **«زَلَّةُ الْعَالِمِ تَفْسُدُ الْعَالَمَ»** و در بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۴۰ عبارت: «وَقِيلَ: أَيُّ النَّاسِ شَرٌّ! قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «**الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا**.»» وارد شده است.

ترجمه: «هنگامی که عالمی فاسد شود، عالمی فاسد و تباه می‌گردد.»

می خواست کودتا بکند حالا نمی دانیم واقعیت بود یا نه! بالأخره عنوان فسق و فساد آوردند، یک هم چنین عناوینی آوردند و بعد دیگر محصور شدند تا اینکه فوت کرد.

پس خب فاسق جنبه عالم را از بین نمی برد بلکه جنبه فعلیت حکم را برمی دارد و می گوید که حکم الآن بر سر علما آمده ولی فسق مانع شده است، اگر این فسق کنار برود آن حکم تنجّز و فعلیت پیدا می کند. امروز فاسق شد حکم در تنجّزش باقی می ماند! فردا توبه کرد حکم فعلی می شود. پس فردا دوباره زیر توبه اش زد و ... پس اضطرار در باب اضطرار تنجّز حرمت خمر را بر نمی دارد بلکه اضطرار جلوی فعلیت را می گیرد! این یکی از آن نکات اساسی است که ما در قضیه شبهه علم اجمالی باید به این مطلب برسیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد